



۰۸ نوامبر ۲۰۲۴

فوزیه عباس اعتمادی

زنان افغانستان در گذرگاه زمان تحقیق مصور از عصر سنگ تا امروز



فصل سیزدهم - ۰۲

موقف زنان در دوره امیر حبیب الله خان:

پس از مرگ امیر عبدالرحمن پسرش امیرحبیب الله خان ملقب به سراج الملت والدین به پادشاهی رسید. درینوقت نه تنها درافغانستان، بلکه در اکثر ممالک شرقی، مانند ترکیه عثمانی، مصر، عراق، عربستان ودریار شاهان قاجاری فارس داشتن حرمسراها با زنان متعدد برای شاهان و زورمندان مسئله مروج و معمول بود. درحرمسرای امیر حبیب الله خان نیز زنان متعددی وجود داشت که اکثر شان به شعر وادب وکسب علم و دانش علاقه مند بودند.



بانوان حرمسرای امیر حبیب الله خان

در این دوره در شهر کابل یک تعداد قابل ملاحظه ای زنان صاحب دانش و معرفت چه در داخل ارگ سلطنتی و چه در خارج از محوطه ارگ از نعمت سواد و تعالیم اسلامی بهره مند بودند. این زنان در دوره های بعدی به حیث معلمین اناث به کار تعلیم و شغل شریف معلمی پرداختند. در پایان قرن نهم و آغاز قرن بیستم، تمدن و کلتور اروپا آهسته آهسته وارد کشور های شرقی میگردد و در همین دوره مود و فیشن اروپایی در حرمسرای امیر حبیب الله خان نیز راه یافت. در عهد پادشاهی امیر حبیب الله خان قصر های مجلل و شکوهمندی به شیوه

اروپایی بنا یافت که با زیباترین موبل سبک ویکتوریا و تابلوهای گرانبهای نقاشی مزین بود. درین عصر مردان نیز با لباسهای غربی که از تجمل خاصی برخوردار بود به کار های رسمی به دربار و دفاتر رسمی می رفتند. البته این تحولات بیشتر به ظاهر امر تاکید داشت، اما دریندوره نهضت های فکری و جنبش مشروطه خواهی در افغانستان آغاز گردیده بود و در جامعه افغانستان چه در میان مردان و چه درین طبقه نسوان استعداد ها و ظرفیت های زیادی وجود داشت که میتواندست جامعه را به سوی پیشرفت و ترقی سوق بدهد.

علیا حضرت سرور سلطان



حضرت سرور سلطان

یکی از زنان با نفوذ و قدرتمند این دوره علیاً حضرت سرورسلطان مادر شاه امان الله دختر سردار شیردل خان از خانواده لوی ناب شاغاسی مربوط به خانواده های با نفوذ قندهار بود که به خاطر خانواده مقتدرش در استحکام سلطنت امیر حبیب

الله خان نقش مهمی داشت. ازین جهت ملکه سرور سلطان در دولت حبیب الله خان از اقتدار فراوانی بر خوردار بود. لیکن علیحضرت سرور سلطان با وصف قدرت فراوانش در نزد شاه ، با روش های مستبدانه همسرش منحیث یک زن دلیر و آزادیخواه موافقت نداشت و ازین سبب آزادیخواهان و مشروطه طلبان حرمت زیادی به او قایل بودند. او در امور سیاسی و اجتماعی علاقه وافری داشت و میخواست فرزندش شهزاده امان الله مظهر پیشرفت، ترقی و گسترش افکار آزادیخواهی و مساوات در افغانستان باشد. وقتی امان الله خان ۱۲ سال داشت، امیرحبیب الله خان او را به لقب «علیا حضرت سراج الخواتین» منحیث ملکه رسمی افغانستان معرفی کرد و این بانوی با نفوذ زمام بیشتر امور را بدست گرفت.

شهزاده امان الله در پغمان متولد شده بود و با محیط کابل آشنایی بیشتر داشت. اما علیاحضرت در سفرهایش به قندهار او را با خود میبرد تا به آن ولایت و اقاربش در قندهار آشنا شود. ملکه سرور سلطان به تحصیل و ترقی نسوان علاقه فراوانی داشت و میکوشید وضع زنان افغانستان ارتقا یابد. درینگاه زنان زیادی خارج از محوطه ارگ به آموختن علم و دانش علاقه مندی فراوانی نشان می دادند. زنان کابل مانند بانوان شهرهای دیگر افغانستان ، چون بلخ، هرات ، قندهار ، بدخشان و غزنی به شعر ادب علاقه زیاد داشتند. شهنامه خوانی ، بیدل خوانی ، خواندن اشعار حضرت مولانا ، حافظ و سعدی علاوه بر مضامین دینی در میان زنان معمول بود. از زنان ادیب و سخنور ایندوره میتوان از مخفی بدخشی و محجوبه هروی یاد کرد. اما یکی از چهره های مهم سیاسی ایندوره بانوی مبارزی بنام بی بی سنگی بود.

بی بی سنگی نخستین زن مشروطه خواه افغانستان:

اسمش مریم بود و بعد ها به لقب بی بی سنگی شهرت یافت. او در سال ۱۲۴۳ هجری مطابق به سال ۱۸۶۴ میلادی در شهر کابل در یک خانواده متوسط اما عالم و منور دیده به جهان گشود. پدرش **سنگی محمد** معروف به **غازی سنگی بابا** از سادات جلیل القدر کنر، واز زمره مبارزین مشهور در جنگ اول افغان و انگلیس بود. مادرش **سیده انار** نامداشت و نسبش به خانواده سید عباس پاچا و سید علی ترمزی ملقب به پیر بابا میرسید که در میان اهالی کنر، سوات و خیبر پشتونخواه ارادتمندان زیادی داشت. بی بی سنگی زن باسوادی بود. وقتی به رشد رسید اشعار تند انقلابی میسرود. بخصوص در دوره نهضت مشروطه خواهان اول، طبع شعری اش روانترگشت و به تقدیر از آزادیخواهان و تقبیح استعمار انگلیس اشعار انقلابی تندی نوشت. از نهضت های فکری به نفع مشروطه خواهان پشتیبانی کرد و بالای روش مستبدانه و حکومت مطلقه امیر عبدالرحمن با شدت انتقاد نمود. لیکن لحن انقلابی وتند او پس از چندی باعث ایجاد مشکلات جدی برایش گردید. با آنکه شوهرش، **منشی حیدرعلی احراری** کارمند دربار امیر بود، اما در اثر تملق عده ای از درباریان که میخواستند به شاه خوش خدمتی کنند، امر دستگیری اش توسط **میرزا محمد حسین** صادر شد. ولی در آنوقت زندان زنانه ای وجود نداشت تا بی بی سنگی در آنجا زندانی شود. ازینرو امیر دستور داد که بندیخانه جداگانه ای برایش در یک گوشه شهر آباد کنند و تا آنوقت مریم سنگی در خانه اش تحت نظارت باشد. میگویند در اثر شتارت میرزا محمد حسین (مصتوفی الممالک) بندیخانه کوچکی در ظرف کمتر از یک هفته در نزدیکی قلعه واحد و قلعه جواد ساخته شد و بی بی سنگی در آنجا انتقال یافت. این بندیخانه در اسناد رسمی بنام «کوته بی بی سنگی» یاد شده، ولی بعد ها درین اهالی کابل بطور اختصار بنام «کوته سنگی» شهرت یافت. هر چند بی بی سنگی در اثر وساطت عده ای از مردمان خیرخواه مانند **سلطان محمد میر منشی** و ضمانت شوهرش که مرد محترمی بود از بند رهایی یافت، لیکن این ساحه وسیع که از پوهنتون کابل تا نزدیکی های چهاردهی وسعت دارد تاکنون بنام کوته سنگی یاد میشود و یکی از ساحات آباد و پرجمعیت شهر کابل است.



نمایی یکی از جاده های فعلی «کوته سنگی»

بی بی سنگی بعد از رهایی از زندان در دربار امیرحبیب الله خان به تدریس دوشیزگان جوان خاندان شاهی مصروف بود، و چون طبع شعر داشت در نزد برادر شاه امیرنصرالله خان که علاقه مند شعر و ادب بود منزلت خاصی داشت. در زمان زمامداری شاه امان الله بخاطر افکار آزادیخواهانه و عواطف استقلال طلبی اش بر منزلت معنوی اش افزوده شد و در مکاتب دخترانه به تدریس ادامه داد. بقول نویسنده و محقق صاحب اعتبار افغان، دکتراسدالله شعور لیسسه مریم خیرخانه و کوته سنگی کابل به نام وی نامگذاری گردیده که تا هنوز خاطره اش را در اذهان عامه جاودان مانده است.^۱

مخفی بدخشی:

مخفی از خانواده امیران بدخشان بود که دوره کودکی اش را در کابل و قندهار سپری کرد چون پدرش در زمان امیر عبدالرحمن خان به کابل آمده بود. **میرمحمد شاه** پدر مخفی بدخشی که عاجز تخلص میکرد شاعری خوبی بود. اما مخفی ۸ ساله بود که پدرش را از دست داد و مادر و برادرانش او را بزرگ نمودند. برادران مخفی **میر محمد غمگین** و **میر سهراب سودا** نیز طبع شاعری داشتند و آشکار است که مخفی پرورده دامان خانواده با فرهنگ و ادیبی بوده است. مخفی در زمان پادشاهی امیر حبیب الله خان به بدخشان رفت و در قریه «قره قوز»

^۱سایت تاریخ افغانستان دکتر اسدالله شعور، Mundigak

بدخشان مسکن گزید. نام اصلی اش سید نسب بیگم بود و چنانچه از اشعارش پیداست زیب‌النساء لقب داشته اما در دانشنامه افغانستان لقب او را «سیده» و «سیده النسب» نگاشته اند. گرچه اکثر تذکره نویسان محل تولد او را فیض آباد بدخشان نوشته اند، اما به گفته عده ای در سال ۱۲۵۸ خورشیدی در شهر خلم ولایت بلخ چشم به جهان گشوده است. مخفی در جوانی از شانزده سالگی طبع شاعری داشت و ابیات دل انگیزی میسرود. در آغاز بیشتر سروده های مملو از عواطف زنانه اش در مورد سختی ها و غمهای روزگار بود، چون نامزدش سید مشرب را که بسیار دوست داشت در جوانی از دست داده بود. در ابتدا اشعارش را در نزد خود نگه میداشت و سپس برای سرودن شعر نام مستعار مخفی را انتخاب کرد چون نمی خواست کسی به هویتش واقف شود.



شاکر بخت خودو بخت بدور ازجاهم
زاده دامن میرافسرو نسل شاهم

گرچه دور ازوطنم لیک قریم بشما
هم ازآن دیده تر درسحر و بیگم

مادر مادر من دختر "شاه محمود"
لیک من عاجزه کوچک آن درگم

که خبر میبرد ازمن به "ولی آگه"
ره نشین ره آزادی و اندر راهم

مادر دهر که مارا بغمش پروردست
آه میگیریم و مینالم و این خرگم

دور بیداد به پایان برسانید یاران
ورنه در آینه خویش چوبرگ کاهم

قندهار آمده ام زاده تشقر غانم
مخفی ملک بدخشانم و اندرچاهم

نخستین مجموعه شعری مخفی به نام (لعل پاره ها) در مجله ادبی کابل به چاپ رسید که توجه ادبای وقت و علاقه مندان شعر و ادب را بخود جلب کرد. هرچند خودش در پی رسیدن به شهرت و مقام نبود، لیکن نام مخفی بدخشی برای مردم افغانستان یک نام آشناست و همه متانت و شکسته نفسی اش را می پسندند و به مقام ادبی اش ارج می گذارند. مخفی عمر طولانی نمود؛ و تا دوره ظاهرشاه تا سال ۱۳۴۷ حیات داشت. او عمر پرباری را با متانت سپری نمود و در طی عمر طولانی اش ازدواج نکرد. چنانچه گفته است:

فریاد که از جهان پر ارمان رفتم
یک گل نگرفته زین گلستان رفتم
نکشاده لبی به خنده از جور فلک
با داغ دل و دیده گریان رفتم

از قرار معلوم کتابی را بنام چهارباغ نوشته، اما متأسفانه نسخه آن در دست نیست. قرار تحقیق هموطن دانشمند آقای لطیف ناظمی در مجموعه ای که از وی بجا مانده در حدود ۶۵ غزل ۲۲ رباعی، هفت مخمس، و تعدادی ابیات پراکنده درج است. مخفی بدخشی که منحیث یک زن شاعر عمری را در یک جامعه مرد سالاری با سختی ها و دشواری ها سپری کرده بود وقتی از رفع حجاب و آغاز آزادی زنان واقف شد، قرار تحقیق جناب ناظمی نامه ذیل را در سال ۱۳۳۳ به خانم نفیسه شایق مدیر مجله میرمن نوشت: "خوش بختم که زنده ام و آرزوهایی که سالها در پیشرفت تعلیم و تربیه طبقه نسوان در دل می پروریدم الآن مشاهده می کنم با آن که عمر این ضعیفه ناچیز به هشتاد رسیده؛ ضعف پیری، اعصاب و اعضایی مرا خسته ساخته."

باغ دل

بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد
کور به، چشمی که لذت گیر دیداری نشد
صد بهار آخر شد و هر گل به فرقی جا گرفت
غنچه باغ دل ما زیب دستاری نشد
هرکه آمد در جهان بودش خریداری، ولی

بیر شد زیب النساء او را خریداری نشد

چشم آینه

ترک شوخم غم هجران نکشیده ست هنوز
آه مشتاق به گوشش نرسیده ست هنوز
نوزیده ست صبا بر سر زلفش گستاخ
چشم آینه رخس سیر ندیده ست هنوز
جوش خط ، جلوه دهد حسن دلارایش را
سبزه بر گلشن رویش ندمیده ست هنوز
کاش زاهد به سر کوی تو آید بیند
باغ خلدی که شنیده ست و ندیده ست هنوز
دل شیدا و تمنای وصالش مخفی
این خیالیست که در خواب ندیده است هنوز

محبوبه هروی:

این شاعره شیوا بیان در همین عصر پا به جهان گذاشت. اودرسال ۱۲۸۵ خورشیدی در بادغیس تولد شد و در کودکی به هرات رفت. هرات که شهر ادبا، سخنسرایان و دانشوران بود اثری خوبی بروی گذاشت و طبع شعری او در آن شهری که مهد علم، هنر و ادب بود به شگوفای رسید.

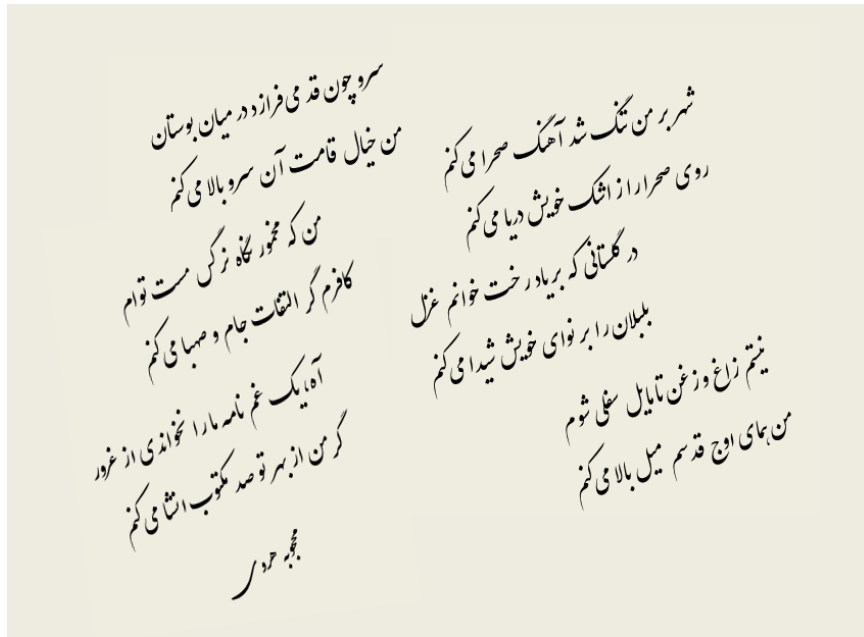
نام اصلی اش صفورا بود و چنانچه خودش نوشته پدرش ابوالقاسم خان، نام داشت که منشی سردار غوثالدین خان غوری بود و در زمان پادشاهی امیر عبدالرحمن میزیست. او از ۱۴ سالگی به سرودن شعر آغاز کرد. اشعارش در ابتدا افکار یک دختر جوان را که امید به زندگی داشت تبارز میداد. میگویند در این ایام **مستوره غوری** که از زمره زنان سخنور بشمار میرفت و شعر استادانه میسرود یکی از غزلیاتش را برای محبوبه فرستاد و از او خواست تا مخمس بر شعر وی بسازد. محبوبه با طبع روانی که داشت بخوبی از پس اینکار برآمد و مورد تأیید این زن ادیب قرار گرفت و از آن پس به سرودن شعر علاقه مندی بیشتر پیدا کرد.

حورالنساء مستوره غوری دختر میرسید اعظم غوری که در سال ۱۲۱۱ خورشیدی در قریه پرچمن ولایت غور چشم به جهان گشود. شاعری نهایت توانایی بود که دیوان مکملی به نام **"تحفة العاشقین و مفرح المسلمین"** شامل ۳۵۰۰ بیت ازو بجا مانده ، اما چون در ولایت دوردست غور تا اخیر عمر کوتاهش که ۳۶ سال بود زندگی نموده و در همانجا درمانه کوهی به نام **"زور"** به خاک سپرده شده کمتر مورد توجه قرار گرفته و در مطبوعات کشور کمتر نامی از او ذکر یافته است. درحالیکه ابیاتش از نگاه قواعد شعری نهایت پخته بود و بخاطر زندگانی فقیرانه و عارفانه اش مردم محل او را **"بی بی سفید پوش"** میخوانده اند، چنانچه خودش در معرفی خود چنین گفته:

نسب از خواجه زورم بود حورالنساء نامم
تخلص گشت مستوره بملک غور ماوایم

به هر حال پس از مرگ **مستوره غوری** محبوبه هروی به سرودن شعر دوام داد، اما وقتی طبع ادبی اش در حال شکوفایی بود، به اساس توافقات فامیلی با مردی که او را نمی شناخت و میرزا غلام نام داشت ازدواج کرد. از بخت بد میرزا غلام مرد خشن و متعصبی بود و با شعر و ادب علاقه چندانی نداشت، بخصوص در مقابل اینکه زنی شعر بسراید و احساسات زنانه و عواطف قلبی خود را بر روی قلم بیاورد، سخت مخالفت میکرد. ازینرو صفورای جوان نام مستعار محبوبه را برای سرودن شعر انتخاب کرد، و به همین نام مشهور شد.

او در شهر کهنه هرات در گذر **قبلی چاق** در چهار دیواری خانه میرزا غلام خود را چون پرنده احساس میکرد که در قفس تنگی زندانی گردیده باشد. شاید غزل ذیل این حالت روانی او ، و سرگذشت صدها زن دیگر هم مانند او را که در یک جامعه مرد سالاری حیات بسر میبردند تمثیل کند:



طوری که گفته میشود تا وقتی غلام میرزا در قید حیات بوده محبوبه هروی کمتر با مطبوعات سروکار داشت ولی پس از مرگ شوهرش حضور فعال تری در مطبوعات و نشرات افغانستان پیدا کرد. چنانچه خود این نامه را به انجمن ادبی کابل نوشته است:

" از انجمن ادبی کابل متشکرم که بسا عقده هایی که موقوف به فنون شعری است از مقالات برادران ادبی حل کرده ام، چرا که من عاجزه به واسطه عذر ستر و مقید بودن به شوهر، کسب کمالات خود را نزد دانشوران وطن تکمیل کرده نمی توانم و بهترین معلم و ادیب بعد از فوت پدر بزرگوام مقالات جرائد، سالنامه ها و مجلات وطن بود که به من می رسید."

" خودم در شهر کهنه به سرائی می باشم که از شهر مذکور کهنه تر است نشیمن دارم. مثل محبوسی که به کل از عالم بی خبر باشد، آن هم برای بیداری قوم برای تجدد خصوصاً طبقه نسوان می کوشم، می گویم، می شنویم، می سراییم تا خدا بخواهد به منزل مقصود برسیم."

دیوان محبوبه هروی در سال ۱۳۲۷ توسط محمد اعلم خان غواص به چاپ رسید. عده ای از مبصرین ادبی اشعار سوزناک محبوبه را با سروده های رابعه بلخی مقایسه میکنند که از ظلم و تعصب برادر مغرور جان به حق سپرد، و محبوبه نیز از ظلم تعصبات بیهوده در مقابل زنان تا آخر عمر شکوه داشت و به مخفی بدخشی به خاطر دردی که کشیده بود، حرمت فراوان قایل بود. در دوره پادشاهی امیر حبیب الله خان با وصف تعصبات اجتماعی، تعداد زنان ادیب و سخنور زیاد اند، و زنان فاضل و دانشمند به فعالیت های علمی، متمر و ارزشمندی مصروف بوده اند. گرچه نام اکثر آنها در یادداشت های تاریخی ذکر نیافته، اما بازهم به نام برخی زنان که فعالیت های در دربار امیر حبیب الله خان داشته اند بر میخوریم.^۲

مریم سرخابی

یکی از بانوان عالم و فرزانه ایندوره خانم مریم عثمان بود که بعدها بنام «مریم سرخابی» در مطبوعات کشور معرفی گردید. خانواده اش که همه مردمان دانشمند و فاضلی بودند بنابر ملاحظات سیاسی در زمان امیر عبدالرحمن خان از ولایت فاریاب به کابل انتقال یافتند. مریم سرخابی همسر محمد عثمان خان و خواهر هنرمند معروف افغانستان غلام محمد خان مصور ملقب به میمنگی بود. در دوره امیر عبدالرحمن خان هنگامیکه غلام محمد خان جوان نو بالی بود بخاطر استعداد سرشاری که در رسامی داشت مورد توجه قرار گرفت و همان بود که هنر نقاشی سبک غربی را از یک مرد انگلیس بنام جان گری John Gery طبیب و هنرمند چیره دست در دربار امیر عبدالرحمن خان فرا گرفت و سپس خواهرش مریم سرخابی که دوشیزه جوان و باسوادی بود در دوره امیر حبیب الله خان در ارگ شاهی به خاطر دانشی که در مورد تاریخ اسلام داشت مورد توجه شاه و برادرش امیر

نصرالله خان واقع شد؛ و به تدریس تاریخ اسلام، زندگانی پیغمبران و بخصوص کارنامه های حضرت محمد (ص) پیامبر اسلام آغاز کرد. او زنان دربار و دختران امیر حبیب الله خان و فرزندان امیر نصرالله خان را تدریس میکرد و بعلاوه تاریخ اسلام مضمون املا و انشاء را نیز درس میداد.

مریم سرخابی با خانواده اش در «گذر قاضی» در شهر کهنه کابل زندگی میکرد. او در هنگامیکه که مشغول تدریس بود با محمد عثمان خان محرم باشی ازدواج کرد. او دو پسر و سه دختر داشت که همه آنها مردمان صاحب علم، دانش و هنر بودند. خانم مریم عثمان سرخابی با همسر محمود طرزی خانم رسمیه که تازه از ترکیه به کابل آمده بود همکاری داشت و هر دو به اساس تجارب خود در رشد سویه درسی و معلوماتی زنان و به خصوص دوشیزگان جوان افغان میکوشیدند. درینوقت زنان صاحب دانش و اهل قلم زیاد بودند. لیکن اکثر آنها از ذکر نام خود در نوشته هایشان ابا می ورزیدند. از این رو نام اکثر نویسندگان زن تا حال ناشناخته مانده است. مریم عثمان باجریده ارشادالنسوان همکاری داشت و بسیاری از مضامین را از نگاه املاء و انشاء تصحیح میکرد.

پس از دوره نهضت امانی در زمان پادشاهی نادرشاه به تدریس در مکتب خصوصی دخترانه در ارگ شاهی دوام داد. در زمان پادشاهی محمد ظاهر شاه در هنگام صدارت شاه محمود خان مکتب دخترانه «ستوری» را در شهر میمنه مرکز ولایت فاریاب همراه با خانم مملکت بانو که زن با دسپلین و با دانشی بود تأسیس کرد. وقتی بازنشسته شد دوباره به کابل بازگشت و پس یک عمر طولانی و پر ثمر ۱۳۴۸ در کارته پروان چشم از جهان پوشید و در شهدای صالحین به خاک سپرده شد. لیکن تا دم مرگ نهضت دوره امانی را بخاطر داشت و نام همه بانوان آندوره را با قدر دانی یاد میکرد. مخصوصاً از خانم رسمیه طرزی و فعالیت هایش قصه های زیادی میگفت. زیرا با آمدن محمود طرزی و همسر دانشمندش رسمیه طرزی به افغانستان که مدتی را در سوریه و ترکیه سپری نموده و با افکار پیشرفته مبنی بر آزادی و ارتقاء سطح دانش برای زنان باور داشتند، تحولات مؤثری در افغانستان آغاز شد.

منابع:

تاج التواریخ جلد اول و دوم: سوانح عمری، سفرنامه و خاطرات
از ۱۷۴۷ تا ۱۹۰۰ م نویسنده امیر عبدالرحمان خان
سراج التواریخ فیض محمد کاتب هزاره
افغانستان در پنج قرن اخیر نوشته میر محمد صدیق فرهنگ
افغانستان در مسیر تاریخ نوشته میر غلام محمد غبار
سایت انجمن نوین شاعران و نویسندگان افغانستان
سایت تاریخ افغانستان دکتر اسدالله شعور Mundigak

References:

Abd al-Rahmān Khān Dupree, Louis (۱۹۸۰). *Afghanistan*.
Princeton University Press
Abdor Rahman Khan". *Encyclopædia Britannica*. I: A-Ak – Bayes (۱st ed.).